Journal of Research in Comparative Literature
https://jccl.razi.ac.ir/

Print ISSN: 2676-6515
Online ISSN: 2676-6523

Research article

Research in Comparative Literature (Arabic and Persian Literature)
Razi University, Vol. 9, Issue 2, Summer 2019, pp. 39-56

The Comparative Study of Semantic Sign; *Alshehaz* by Naguib Mahfouz and *the Little Black Fish* by Samad Bahrangi

Naeim Amoori[1]
Associate Professor of Arabic Language and Literature, Faculty of Theology and Islamic studies, Shahid Chamran University of Ahvaz, Ahvaz, Iran

Received: 01/22/2019 **Accepted:** 05/18/2019

Abstract:

Recognition and explanation of language is a complex, vivid, fruitful, and evolving phenomenon in the study of comparative semantics,. Understanding the characteristics of this phenomenon requires a detailed approach and a deep mining in the motifs of creation, formation, and production of linguistic units. It is a necessity which is revealed more than before in the passage of time and with the steady progress in linguistics and the related fields. Along with these studies and researches, several branches and linguistic approaches such as analysis of speech, semantics, pragmatics, and critical analysis of speech have been crystallized. This study is an analysis of typology – semantics of two story, *Al-Shehaz* by Naguib Mahfouz, and The Little Black Fish by Samad Behrangi. The study tries to examine the process of typology – semantics of the discourse based on the study model of Greimas. Getting rid of the current situation is the common point between these two works. In this paper, I seek to review the major elements involved in the production of meaning. In other words, what are the mechanisms for meaning production in these two works? The purpose of this study is to evaluate the traditionary features of these two works, Omar Al-Hamzavi, the hero of the novel *Al-Shehaz*, wants to get rid of a disease that has no natural cause or complications and is merely an attempt to escape and change the status quo. In "Little Black Fish", the black fish, which is also the hero of the story, tries to escape a stage any stoppage at which will bring him down to the pit of destruction. This common ground and escape from the status quo make the activist struggle to free himself and consequently a meaning is created. In order to determine how the narration passes through itself to break the siege of narrative and to create narrative diversity. The research method is descriptive - analytical.

Keywords: Signs - Semiotic, Al-Shehaz, *The Little Black Fish*.

1. **Email:** n.amouri@scu.ac.ir

www.SID.ir

شاپـــای چـاپـی: ۶۵۱۵-۲۶۷۶
شاپای الکترونیکی: ۶۵۲۳-۲۶۷۶

کاوش‌نامهٔ ادبیات تطبیقی
https://jccl.razi.ac.ir/

مقالهٔ علمی

کاوش‌نامهٔ ادبیّات تطبیقی (مطالعات تطبیقی عربی - فارسی)
دانشگاه رازی، دورهٔ نهم، شمارهٔ ۲، تابستان ۱۳۹۸، صص. ۳۹-۵۶

بررسی نشانه – معناشناختی تطبیقی؛ *الشّحاذ* نجیب محفوظ و *ماهی سیاه کوچولو* صمد بهرنگی

نعیم عموری[۲]

دانشیار گروه زبان و ادبیّات عربی، دانشکدهٔ الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران

دریافت: ۱۳۹۷/۱۱/۲ **پذیرش:** ۱۳۹۸/۲/۲۸

چکیده

در بررسی معناشناختی تطبیقی، شناخت زبان به‌مثابهٔ پدیده‌ای پیچیده و در حال تحوّل است و چگونگی درک ویژگی‌های این پدیده نیازمند رویکردی جزءنگر و ژرف‌کاوی در بن‌مایه‌های زایش، شکل‌گیری و تولید واحدهای زبانی است؛ ضرورتی که در گذر زمان با پیشرفت مداوم زبان‌شناسی و رشته‌های مرتبط بیش از پیش رخ می‌نماید. پژوهش حاضر، تحلیلی نشانه - معناشناختی از دو داستان *ماهی سیاه کوچولو* اثر صمد بهرنگی و *الشّحاذ* نوشتهٔ نجیب محفوظ است و کوشیده است تا فرایند نشانه - معناشناختی این گفتمان را براساس الگوی مطالعاتی گرمس بررسی کند. وجه اشتراک این دو اثر، رهایی از وضعیّت موجود است، قهرمان رمان *الشّحاذ* (عمر الحمزاوی)، در پی آن است تا از بیماری‌ای که به آن دچار شده و هیچ سبب طبیعی و هیچ‌گونه عوارضی ندارد، رهایی یابد و برای رهایی و تغییر وضعیّت موجود می‌کوشد. در داستان *ماهی سیاه کوچولو*، ماهی کوچولو که قهرمان داستان است نیز در پی گذر از مرحله‌ای است که توقّف در آن را نابودی خود می‌داند. این وجه اشتراک، رهایی از وضع موجود، کنش کنش‌گر را به تکاپو وامی‌دارد و زایش معنایی صورت می‌گیرد، نوشتار پیش رو در پی بررسی عناصر اصلی و دخیل در تولید معنا در این دو اثر است؛ روش پژوهش، توصیفی - تحلیلی است.

واژگان کلیدی: ادبیّات تطبیقی، نشانه - معناشناختی، *الشّحاذ*، *ماهی سیاه کوچولو*.

۲. رایانامه: n.amouri@scu.ac.ir

www.SID.ir

Archive of SID

۱. پیشگفتار

حوادث رمان *الشّحاذ* نوشتهٔ نجیب محفوظ[۱] و داستان *ماهی سیاه کوچولوی* صمد بهرنگی[۲] ازلحاظ کنش معنایی و روایی شباهت بسیار زیادی به یکدیگر دارند، کنش دو قهرمان رمان به سرانجامی یکسان می‌انجامد، در این جستار براساس نظریهٔ نشانه – معناشناختی، این دو اثر بررسی خواهند شد.

۱-۱. تعریف موضوع

وجه اشتراک این دو اثر، رهایی از وضعیّت موجود است؛ در *الشّحاذ* (گدا) قهرمان داستان شخصی به نام «عمر الحمزاوی» وکیل سرشناسی است که حدود بیست‌وپنج سال پیش در نبردی سیاسی پا به فرار می‌گذارد و دوستش به‌جای او اسیر می‌شود؛ امّا به‌دلیل ترس از دستگاه حاکم، وکالتِ دوستش را قبول نمی‌کند و می‌خواهد از وضعیّت موجود رهایی یابد و به هدف خود می‌رسد. در *ماهی سیاه کوچولو*، قهرمان داستان که همان ماهی سیاه کوچولو است، نشان‌دهندهٔ فردی آزادی‌خواه است که به‌دنبال یافتن آزادی و ازسوی دیگر، در پی کسب دانش می‌کوشد و هیچ مانعی نمی‌تواند او را از رسیدن به هدفش بازدارد.

قهرمان *الشّحاذ*، شخصیّتی به‌نام «عمر الحمزاوی» است که مراحل گذر از وضعیّت آغازین به وضعیّت نهایی را سپری می‌کند و براساس این، رمان مورد بررسی نوعی روایت است. در این رمان، کنش‌گر دچار بی‌حوصلگی و بی‌حالی می‌شود. وی وکیلی سرشناس است و زندگی خوب و مرفّهی دارد؛ امّا ازآنجاکه نزدیک ربع قرن پیش دوستش را در تظاهراتی رها نمود و اینک که وکیلی سرشناس است، جرئت دفاع از دوستش را ندارد و تصمیم می‌گیرد که از این مرحلهٔ سکون منتقل شود و همین کار را می‌کند، زن و فرزندان و شغل را رها می‌کند و به لذّت‌هایی روی می‌آورد که شاید گذشتهٔ بد را فراموش کند؛ امّا نمی‌تواند و تصمیم می‌گیرد تا زمانی که دوستش را آزاد ببیند، گوشه‌گیر شود. *ماهی سیاه کوچولو* نیز به‌دنبال هدف خود که رهایی از وضعیّت موجود است، می‌کوشد و موقعیّت جغرافیایی خود که جویبار است را رها می‌کند.

۱-۲. ضرورت، اهمّیّت و هدف

کنش معنایی دو اثر *الشّحاذ* و *ماهی سیاه کوچولو* با توجّه به اختلاف نوع قهرمان داستان این ضرورت را ایجاب کرد که کنش کنش‌گر چه انسان «عمر الحمزاوی» یا «ماهی سیاه کوچولو»، چقدر در این دو اثر، بار معنایی کشش روایی را ایجاد کرده است. هدف از ارائهٔ نوشتار پیش رو، بررسی ویژگی‌های روایی این دو اثر است تا مشخّص شود چگونه روایت از خود عبور می‌کند تا حصر روایی را بشکند و تکثّر روایی ایجاد

www.SID.ir

Archive of SID

کند. در پژوهش حاضر، مباحث معناشناسی و چندمعنایی و علل پیدایش چندمعنایی و حوزه‌های معنایی بررسی شد؛ سپس مبحث منظورشناسی و شاخه‌های آن و همچنین گفتمان و تحلیل و عوامل آن بررسی شد. در بحث گفتمان، به ابعاد فضایی و عاطفی پرداخته و نظریهٔ روایتی گرمس ارزیابی شد و در خاتمه *الشّحاذ* و *ماهی سیاه کوچولو* تحلیل شد.

۱-۳. پرسش‌های پژوهش

- در منظورشناسی تطبیقی *ماهی سیاه کوچولو* و *الشّحاذ*، کنش کنش‌گر چگونه آغاز می‌شود؟
- ازنظر نشانه – معناشناسی روایی، فرایندهای موجود در نام در این دو اثر چگونه است؟
- تعدّد روایی و زایش معنایی این دو اثر چیست؟

۱-٤. پیشینهٔ پژوهش

براساس جستجوهایی که انجام‌شده، نوشتار پیش رو در نوع خود جدید است؛ برای پیشینهٔ پژوهش می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد: یارمحمدی (۱۳۷۷)، گفتمان‌شناسی رایج و انتقادی را بررسی کرده است. محمدی و عباسی (۱۳۸۱) دربارهٔ شخصیت صمد بهرنگی کتابی تدوین نموده‌اند. شعیری و وفایی (۱۳۹۴)، نشانه – معناشناسی سیّال را در ققنوس نیما بررسی کرده‌اند. عباسی و یارمند (۱۳۹۰)، نشانه – معناشناختی *ماهی سیاه کوچولو* را بررسی کرده‌اند که این اثر، انگیزهٔ نگارش مقالهٔ تطبیقی را در نگارنده ایجاد کرد.

۱-۵. روش پژوهش و چارچوب نظری

پژوهش حاضر با روشی توصیفی – تحلیلی و در حوزهٔ نشانه – معناشناختی تطبیقی با توجّه به رویکرد اشتقاقی ترکیبی زبان عربی و فارسی نگاشته شده است.

۲. پردازش تحلیلی موضوع

۲-۱. معناشناسی

مطالعهٔ معنا در زبان، معناشناسی نامیده می‌شود. معناشناسی، بخشی از زبان را که مطالعهٔ علمی زبان است، تشکیل می‌دهد؛ به‌عبارت دیگر، یکی از اجزاء یا سطوح زبان‌شناسی نظیر آواشناسی، واژشناسی و نحو است. در زبان‌شناسی، نحو حدّ فاصل میان معناشناسی و آواشناسی است و زبان نظامی است که در یک‌سوی آن پیام و در سوی دیگرش، مجموعه‌ای از نشانه‌ها یا نمادها قرار دارند. معناشناسان، معنای پاره‌گفتار را مطالعه نمی‌کنند؛ بلکه تنها به مطالعه و شناخت معنای جمله توجّه دارند. بدون درنظرگرفتن نحو زبان و بسیاری از دیگر جنبه‌های ساخت زبان، نمی‌توان به مطالعهٔ معناشناسی پرداخت؛ به‌طور کلّی معناشناسی با توصیف معنای کلمه‌ها و جمله‌ها سروکار دارد (ر.ک: رحیمیان و رزمجو، ۱۳۸۹: ۱۷۰-۱۷۱).

www.SID.ir

Archive of SID

۲-۱-۱. چندمعنایی[1]

واژه‌ای که دارای چندین معنای به‌هم وابسته و مرتبط با یکدیگر است، چندمعنایی نام دارد؛ مانند دل به معنای قلب، مرکز، میان، جرئت و شکم. اغلب در انتخاب میان واژه‌های چندمعنا و واژه‌های هم‌نام با مشکل روبه‌رو می‌شویم؛ ولی به‌باور پالمر[2]، عاملی که موجب انتخاب مقولهٔ چندمعنایی به‌جای هم‌نامی می‌شود، درنظرگرفتن معنای مرکزی یا یک مرکز ثقل معنایی است. از دیدگاه زبان‌شناسی، ساخت و معنای واژه‌های زبان به‌طور عام در حوزهٔ واژه‌شناسی بررسی می‌شود و ساختار معنایی و مفهومی واژگان فنّی رشته‌های علمی (اصطلاحات) در حیطهٔ اصطلاح‌شناسی بررسی می‌شود (همان: ۱۸۴).

در تعریف چندمعنایی مقصود از معنا، از تعریف اولمن[3] از آن بازخوانی می‌شود؛ وی معتقد است که «معنا رابطی دوجانبه‌ای است که بین تصویر ذهنی و کلمه وجود دارد.» (باطنی، ۱۳۴۹: ۱۹۶)

۲-۱-۲. گفتمان و تحلیل گفتمان

گفتمان، معادل واژهٔ فرانسوی "discourse" اصطلاحی زبان‌شناسی است که به‌سرعت، کاربرد وسیعی یافت. جی. ای. کادن[4] در فرهنگ اصطلاحات، گفتمان را در اطلاق به مباحث بسیار عالمانه و دقیق گفتاری یا نوشتاری پیرامون موضوعی فلسفی، ادبی، سیاسی، اجتماعی، دینی، فرهنگی و هنری به‌کار می‌برد. گفتمان در مفهوم سنّتی – فلسفی آن به‌معنی دلیل‌آوری و بازتاب روشمندانه و کنترل‌شدهٔ گفتاری یا نوشتاری است. نیز گفتمان را مراودهٔ کلامی، بده‌بستانی بین گوینده و شنونده، بازنمود یک صدا در دل یک متن و تلازم گفته با کارکردهای اجتماعی و معنایی دانسته‌اند (ر.ک: میلز[5]، ۱۳۸۲: ۱۰)؛ به‌عبارت دیگر، گفتمان عبارت است از زبان به‌هنگام کاربرد به‌منظور برقراری ارتباط (ر.ک: آقاگل‌زاده، ۱۳۸۱: ۲۶). تحلیل گفتمان معادل "Analys Discourse" است که در فارسی به آن سخن‌کاوی، تحلیل کلام و تحلیل گفتار گفته می‌شود. تحلیل گفتمانی گرایش مطالعاتی بین‌رشته‌ای است که از اواسط دههٔ ۱۹۶۰ تا اواسط دههٔ ۱۹۷۰ در پی تغییرات گستردهٔ علمی – معرفتی در رشته‌هایی چون انسان‌شناسی، قوم‌نگاری، جامعه‌شناسی خرد، روان‌شناسی ادراکی و اجتماعی، شعر، معانی و بیان، زبان‌شناسی، نشانه‌شناسی و سایر رشته‌های علوم اجتماعی و علوم انسانی علاقه‌مند به مطالعات نظام‌مند ساختار و کارکرد و فرایند تولید گفتار و نوشتار ظهور کرده است؛ به عبارت دیگر، تحلیل گفتمان همان نقد گفتمان و بررسی نقاط قوّت و ضعف آن است.

1. ploysemy
2. M. Palmer
3. ullmann
4. J. A. Kaden
5. R. K. Milz

www.SID.ir

Archive of SID

۲-۱-۲-۱. عوامل گفتمان

گرمس[1] کوشید بین ساختارهای اثر ادبی و ساختارهای جمله نزدیکی و پیوندی به‌وجود آورد. چنان‌که فعل گرانیگاه جمله است، کنش‌گران نیز گرانیگاه روایت به‌شمار می‌آیند. کنش‌گر کسی یا چیزی است که کنش را انجام می‌دهد یا عملی نسبت به او صورت می‌گیرد. درحقیقت فاعل و مفعول هردو می‌توانند عامل فاعلی باشند (محمدی و عباسی، ۱۳۸۰: ۱۱۳). در مطالعات نشانه – معناشناسی واژهٔ عامل (کنش‌گر) جانشین واژهٔ شخصیّت در ادبیّات یا نقد شده است؛ زیرا شخصیّت فقط به عامل بشری اطلاق می‌شود؛ درحالی‌که عوامل غیر بشری نیز در فرایند تحوّلی که در کلام مطرح است، ایفای نقش می‌کنند؛ براساس این، هویت هم عوامل بشری را شامل می‌شود و هم عوامل غیر بشری. در الگوی عوامل گفتمانی شش عامل وجود دارد که عبارت‌اند از:

۱- کنش‌گذار (بدعت‌گذار): کنش‌گر را به‌دنبال خواسته یا هدفی می‌فرستد و دستور اجرای فرمان را می‌دهد؛

۲- کنش‌پذیر: کسی که از کنش کنش‌گر سود می‌برد؛

۳- کنش‌گر: عمل می‌کند و به‌سوی مفعول ارزشی خود حرکت می‌کند؛

۴- مفعول ارزشی: هدف و موضوع کنش‌گر است؛

۵- عامل کمکی: کنش‌گر را یاری می‌دهد تا به‌گونه یا شیء ارزشی برسد؛

۶- عامل مخرّب: کسی که جلوی رسیدن کنش‌گر به مفعول ارزشی را می‌گیرد (ر.ک: همان: ۱۱۴).

عامل سببی، کنش‌گر را به‌دنبال شیء ارزشی می‌فرستد تا گیرنده از آن سود ببرد. در جریان جست‌وجو، عوامل یاری‌دهندهٔ کنش‌گر را همراهی و یاری می‌کنند و عوامل بازدارنده جلوی آن را می‌گیرند؛ به‌عبارت دیگر، عوامل یاری‌دهنده همان نیروهای موافق در متن هستند و نیروهای بازدارنده، همان نیروهای مخالف. در پژوهش‌های گفتمانی دو نوع ارزش هست؛ در نظام ارزشیِ وسیله‌ای، وسیله‌ای به ما کمک می‌کند تا برنامه‌ای ارزشی را به تحقّق برسانیم. این ارزش جنبهٔ مادّی دارد. نظام ارزشی بنیادی که اغلب درنتیجهٔ نظام ارزشی وسیله‌ای حاصل می‌شود، جنبهٔ معنوی دارد و به شرایط روحی کنش‌گر اشاره می‌کند. در بحث روحی آنچه تغییر می‌یابد، جنبهٔ عاطفی جدیدی ایجاد می‌کند. به مجموع نظام ارزشی وسیله‌ای و بنیادی، بُعد ارزشی کلام می‌گویند. در بحث بُعد ارزشی کلام، عامل‌های کلامی به جست‌وجوی چیزی می‌پردازند که آن را دارای «ارزش» می‌دانند (ر.ک: شعیری، ۱۳۸۲: ۸۶).

1. A. J. Greimas

www.SID.ir

Archive of SID

۲-۱-۲-۲. بُعد عاطفی گفتمان

مطالعهٔ جریان عاطفی گفتمان هرگز به‌معنای مطالعهٔ خصوصیات عاطفی و روانی شخصیّت‌های یک گفته نیست، بلکه به‌معنای بررسی شرایط شکل‌گیری و تولید نظام عاطفی و چگونگی ایجاد معنا از راه آن است؛ به این ترتیب، دیگر نمی‌توان درهنگام تولیدات زبانی، وجود چند واژهٔ عاطفی را برای بحث پیرامون نظام عاطفی گفتمان کافی دانست، بلکه باید از راهبردهای عاطفی‌ای سخن به‌میان آورد که قابل مطالعه باشند؛ بنابراین، دنیای عاطفی را باید زبانی دانست که نظام خاصّ خود را دارد. افعال مؤثّر نقش مهمّی در ایجاد فضای عاطفی در داستان به‌عهده دارند. افعال مؤثّر یعنی افعالی که خود به‌طور مستقیم نقش کنشی ندارند و بر افعال کنشی تأثیر می‌گذارند (ر.ک: افراشی، ۱۳۸۱: ۴۵ به‌نقل از فونتی، ۱۹۹۸: ۱۶۳). این افعال عبارت‌اند از خواستن، بایستن، دانستن و باورداشتن. افعال مؤثّر می‌توانند ازنظر معنایی به‌طور غیر مستقیم در واژه‌ها یا اصطلاحات دیگر نهفته باشند. در جمله‌هایی که بین افعال مؤثّر رابطه‌ای تعاملی ایجاد می‌شود، فضای عاطفی به‌وجود می‌آید. درواقع هرگاه دو فعل مؤثّر با یکدیگر در چالش قرار گیرند و هردوی آن‌ها یک گذاره را به‌طور هم‌زمان یا پی‌درپی تحت تأثیر خود قرار دهند، زمینه برای ایجاد و بروز فضای عاطفی مساعد می‌شود.

گاهی این افعال مؤثّر همراه با کلماتی می‌آیند که باعث میزان‌پذیرشدن آن‌ها می‌شود؛ برای مثال «چقدر دوست دارم که انگلیسی صحبت کنم»، امّا اصلاً بلد نیستم. افعال مؤثّر نه‌تنها درجه‌پذیر هستند، بلکه ویژگی‌های نقشی متفاوتی نیز دارند که نتیجهٔ همین درجه‌پذیری است؛ به دیگر سخن، وضعیّت کمی افعال مؤثّر دربارهٔ یک گزاره بر وضعیّت کیفی یا عاطفی گفتمان تأثیر می‌گذارد (ر.ک: شعیری، ۱۳۸۵: ۱۴۹). به‌باور فونتی افعال مؤثّر برای تولید فضای عاطفی، باید حدا اقل دو شرط داشته باشند؛ در تعامل با یکدیگر قرار گیرند و میزان‌پذیر باشند (ر.ک: افراشی، ۱۳۸۱: ۹۵ به‌نقل از فونتی، ۱۹۹۹: ۶۷۱)؛ در این حالت، کنش تحقّق می‌یابد و ساختار ارزشی خود را نمایان می‌سازد. از این دیدگاه، می‌توان آن‌ها را افعال ارزشی مؤثّر نیز نامید که درراستای مثبت یا منفی حرکت می‌کنند.

۲-۲. شرح نظریهٔ روایتی گرمس

نقد ساختاری در عرصهٔ ادبیّات، تحت تأثیر زبان‌شناسی ساختاری شکل گرفته است. از دیدگاه ساختارگرایان، ادبیّات نظام ویژه‌ای از زبان است «نظامی که قوانین، ساختارها و ابزار خاصّ خود را دارد که باید به مطالعهٔ آن‌ها پرداخت.» (محمدی، ۱۳۷۸: ۵۷) روایت‌شناسی یکی از رشته‌هایی است که از دیرباز مورد توجّه ساختارگرایان قرار گرفته است و همچون یک علم تلاش دارد تا به الگوهای روایتی روشنی دست یابد. نظریه‌پردازان در گسترهٔ روایت‌شناسی بر این باورند که اوّلین‌بار تودوروف در کتاب *دستور زبان*

www.SID.ir

Archive of SID

دکامرون واژهٔ روایت‌شناسی را به‌مثابهٔ «علم مطالعهٔ قصّه به‌کار می‌برد» (اخوت، ۱۳۷۱: ۷)؛ امّا نقد ساخت‌گرایانهٔ قصّه‌های عامیانه به‌گونهٔ قانونمند و تکامل‌یافته، مدیون ولادیمیر پروپ[1] زبان‌شناس روسی است (ر.ک: اسکولز، ۱۳۷۹: ۹۱) پروپ، روایت را متنی می‌دانست که تغییر حالت از حالتی متعادل به غیر متعادل و دوباره بازگشت به حالت متعادل را بیان می‌کند. پروپ این تغییر وضعیّت را رخداد[2] می نامید. به‌نظر او، این تغییر وضعیّت یا رخداد از عناصر اصلی روایت است و کمابیش کار عمدهٔ پروپ در ریخت‌شناسی قصّه‌های عامیانه، شناسایی این رخدادهاست؛ به همین منظور، پروپ تلاش کرد رخدادهای اساسی هر روایت را بیابد و از آن‌ها فهرستی تهیه کند. او این رخدادهای پایه را «کارکرد» یا «نقش» می‌خواند (ر.ک: پراپ، ۱۳۶۸: ۵۰). درحقیقت، وی معتقد است که قصّه‌های مورد مطالعهٔ او باوجود شکل متفاوت، ساختار مشترکی دارند. ازنظر او، کارکرد، ساده‌ترین و کوچک‌ترین واحد روایتی است؛ به‌عبارت دیگر، کارکردها، سلسله‌ای از کنش‌های شخصیّت‌های داستان و قصّه‌اند که از کلّ آن‌ها قسمت‌های متفاوت قصّه تشکیل می‌شود (ر.ک: رسولی و عباسی، ۱۳۸۷: ۸۲)

پژوهش‌های بسیاری که از کار پروپ تأثیر پذیرفته‌اند، به‌روشنی نمایانگر اهمّیّت کار اوست. ازجمله افراد تأثیرپذیرفته از پروپ، گرمس است. او اندیشمندی پساسوسوری است و به‌طور کلّی در حوزهٔ معناشناسی فعّالیّت کرده و کوشیده است اصول مطرح‌شدهٔ تروبتسکوی[3] در واج‌شناسی شامل مشخّصه‌های تمایزدهنده و مسئلهٔ دوارزشی‌بودن این مشخّصه‌ها را به حوزهٔ معناشناسی گسترش دهد. درواقع، گرمس به‌دنبال شرح آثار ادبی نیست، بلکه برای شناخت ماهیت آن دستوری که مولّد آثار ادبی است، تلاش می‌کند (ر.ک: عباسی و یارمند، ۱۳۹۰: ۱۵۰). وی معتقد است، همان‌طور که مشخّصه‌های تمایزدهنده «دستگاه واجی» زبان را به‌وجود می‌آورند و موجب تجلّی آواهای مختلف در سطح آوایی می‌شوند، مفاهیم بنیادی معنا نیز از تقابل میان مشخّصه‌های تمایزدهنده یا واحدهای کمینه ساخته می‌شوند، وی در کشف ساختارهای پیچیدهٔ روایت، از مفهوم کارکرد روایی و نقش ویژهٔ شخصیّت‌های مورد نظر پروپ بهره گرفته است (ر.ک: احمدی، ۱۳۷۵: ۳۱۲).

نشانه – معناشناختی ساختگرا روش جزء به کل را به‌کار می‌برد که قطعه‌قطعه‌شدن متن را در پی دارد و برش یا تقطیع کلامی[4] نامیده می‌شود. کنش به عملی گفته می‌شود که می‌تواند ضمن تحقّق برنامه‌ای، موجب

1. V. Propp
2. event
3. Trubetstkoy
4. discourse segmentation

www.SID.ir

Archive of SID

تغییر وضعیّتی دیگر شود (عباسی و یارمند، ۱۳۹۰: ۱۵۰)؛ برای مثال اگر به دلیل گرمای کلاس یکی از دانشجویان کولر را روشن کند، کنشی شکل گرفته است که ما را از وضعیّت نامناسب هوای درون کلاس به وضعیّت ثانوی مناسب‌تر سوق می‌دهد. زبان‌شناسان و نشانه‌شناسان کنش را یکی از ویژگی‌های مهم در هر متن یا گفتمان درنظر می‌گیرند (شعیری و وفایی، ۱۳۸۸: ۱۱) کنش می‌تواند تجویزی یا القائی باشد؛ برای مثال، کنش تجویزی زمانی رخ می‌دهد که پادشاه از قهرمان می‌خواهد برود و سر دیو را بیاورد و سپس براساس این کنش، پاداش خود را دریافت کند؛ امّا کنش القائی کنشی است که دیگر در آن از تجویز خبری نیست. دو نوع ارزیابی در این مرحله مطرح است؛ ارزیابی شناختی که شامل بررسی عملیات و نتایج به‌دست‌آمده براساس شواهد و مدارک است و ارزیابی عملی که به‌معنای اجرای حکم و اعمال تنبیه یا پاداش در مورد کنش‌گر است. مراحل فرایند روایی به‌ترتیب زیر است:

عقد قرارداد + توانش + کنش + ارزیابی و قضاوت شناختی و عمل (شعیری، ۱۳۸۵: ۹۱) نظام نشانه – معناشناسی روایی نظامی واجد تغییر وضعیّت کنش‌گر است؛ به‌عبارت دیگر، هرگاه براساس کنش یا برنامه‌ای نظام‌مند و منطقی در وضعیّت عامل اصلی یا عوامل گفتمانی تغییری به‌وجود آید، می‌توان گفت که معنا تحقّق یافته است.

۲-۳. تحلیل تطبیقی *الشّحاذ* و *ماهی سیاه کوچولو*

در این بخش، ساختار روبنایی رمان درنظر گرفته و کارکرد روایی آن بررسی می‌شود؛ روایت «عمر الحمزاوی» با بیان وضعیّت ابتدایی که شرح یک تابلوی نقاشی است آغاز می‌شود:

«سحائب ناصعة البياض تسبح في محيط أزرق، تظلّل خضرة تغطّي سطح الأرض في استواء وامتداد وأبقار ترعى تعكس أعينها طمأنينة راسخة ولا علامة تدلّ على وطن من الأوطان وفي أسفل طفل يمتطي جواداً خشبياً ويتطلّع إلى الأفق عارضاً جنب وجهه الأيسر وفي عينيه شبه بسمة غامضة. لمن اللّوحة الكبيرة يا ترى؟ ولم يكن بحجرة الانتظار أحد سواه؛ وعمّا قريب يأزف ميعاد الطّبيب الّذي ارتبط به منذ عشرة أيّام.» (محفوظ، ۱۹۹۱: ۳۱۹)

(ترجمه: ابرهای سفیدی که در آسمانی آبی شناورند؛ و بر زمین سایه افکنده، گاوهایی می‌چرند چشمانشان آرامش خاصّی را منعکس می‌کنند و نشانهٔ خاصّی بر شهر یا دیاری دلالت نمی‌کند و در پایین، کودکی بر اسب چوبی سوار شده و به آسمان نگاه می‌کند و سمت چپ صورتش نمایان است و در دیدگانش شبه‌لبخندی نهفته است. لوح نقّاشی بزرگ از آنِ کیست؟! و در اتاق انتظار کسی جز او نبود؛ و زمان دیدار وی با پزشک که از ده روز پیش با او قرار داشته نزدیک است.)

این تابلوی نقّاشی کمابیش وضعیّت آغازین روایت را نشان می‌دهد که آشفتگی و بی‌قراری از نشانه‌های آن است. کنش‌گر، در رمان *الشّحاذ*، قهرمان رمان – شخصیّتی به نام «عمر الحمزاوی» – است، وی ازنظر روحی

www.SID.ir

Archive of SID

در وضعیّت نقصان و نابسامانی قرار گرفته و دچار تنبلی و بی‌میلی شده است؛ و این تنبلی و بی‌میلی سبب شده که به مطب پزشک مراجعه کند و پزشک که دوست قدیمی کنش‌گر است و نقش یاری‌رسان را دارد، پس از معاینهٔ پزشکی عمر الحمزاوی مشخّص می‌شود که وی از هیچ‌نوع دردی رنج نمی‌کشد؛ بلکه بیماری وی ناشی از کسالت روحی – روانی است و نقص جسمی ندارد؛ نقصان در داستان‌های مختلف به‌صورت‌های متفاوتی ظاهر می‌شود. ازجمله عواملی که از آن‌ها به‌مثابهٔ نقصان یاد می‌شود، عبارت‌اند از فقر، بیماری، تنهایی و... که قهرمان رمان می‌کوشد در فرایندی تحوّلی، وضع موجود را تغییر دهد. نکتهٔ مهمّ زبانی که در ابتدای این رمان وجود دارد، نقض فعل مؤثّر «خواستن» است. کنش‌گر برای اینکه سرزنده و پویا باشد، باید همواره با فعل خواستن مشخّص شود. اگر خواستن نقض شود یا کاهش یابد، انرژی برای حرکت به نقطهٔ بعدی سلب می‌شود و به این ترتیب، راه بر کنش سلب می‌شود؛ البتّه همیشه خواستن عامل حرکت نیست. در بسیاری از موارد حرکت کنش‌گر براساس «بایستن» شکل می‌گیرد. در بخش آغازین رمان، فعل خواستن نقض نشده، درنتیجه کنش‌گر در جستجوی بایستن است و عامل کمکی‌ای که پزشک معالج است را همراه خود درگیر می‌کند، زیرا این رمان با آغازی که ناشی از نقص است، پس از گذر بیست‌وپنج سال کنش‌گر که وکیل سرشناس است، به‌شدّت سرخورده می‌شود و احساس نقص می‌کند. پزشک که عامل کمکی است، درگیر این نقص می‌شود؛ زیرا در زمان قدیم همکلاسی کنش‌گر بوده و از انجام مسئولیت خود سرباز زدند و پا به فرار گذاشتند و دوست خود (مفعول ارزشی) را رها کردند. در این حال و پس از گذر زمان، کنش‌گر به خود می‌آید و در جستجوی فعل بایستن است.

در *ماهی سیاه کوچولو* نیز کنش‌گر در تلاش است تا به موقعیّت بهتری دست یابد و وضع موجود را تغییر دهد. روایت *ماهی سیاه کوچولو* با بیان وضعیّت ابتدایی آغاز می‌شود:

«شب چلّه بود. ته دریا ماهی پیر دوازده هزار تا از بچّه‌ها و نوه‌هایش را دور خودش جمع کرده بود و برای آن‌ها قصّه می‌گفت: یکی بود یکی نبود. یک ماهی سیاه کوچولو بود آه با مادرش در جویباری زندگی می‌کرد. این جویبار از دیواره‌های سنگی کوه بیرون می‌زد و در ته درّه روان می‌شد. خانهٔ ماهی کوچولو و مادرش پشت سنگ سیاهی بود؛ زیر سقفی از خزه. شب‌ها، دوتایی زیر خزه‌ها می‌خوابیدند. ماهی کوچولو حسرت به دلش مانده بود که یک‌دفعه هم که شده، مهتاب را توی خانه‌شان ببیند!» (بهرنگی، بی‌تا: ۱)

این داستان، قصّهٔ ماهی سیاه کوچولویی است که عشق دیدن دریا را دارد. او تصمیم می‌گیرد تا انتهای جویباری که در آن زندگی می‌کند برود، امّا درنهایت از درون شکم مرغ ماهی‌خواری سر درمی‌آورد. ماهی سیاه کوچولو در راه رسیدن به هدف خود، شجاعت و شهامت به خرج می‌دهد و در این راه فداکاری

www.SID.ir

Archive of SID

می‌کند؛ همچنین است در رمان *الشّحاذ* که در این رمان، کنش‌گر با توجّه به یکنواختی زندگی، میل به تغییر وضعیّت زندگی خود دارد. یکنواختی زندگی، ترس از وجدان معذب و بی‌قراری ازجمله عوامل نقصانی است که کنش‌گر را تشویق می‌کند تا وضعیّت زندگی خود را تغییر دهد. او برای فرار از یکنواختی زندگی، ورزش می‌کند، پیاده‌روی می‌کند، خانه را ترک می‌کند، ... تا وضعیّت زندگی خود را تغییر دهد؛ امّا هیچ‌کدام مؤثّر واقع نشد؛ البتّه باید به این نکته توجّه داشت که هر فعل مؤثّر، ممکن است در قالب‌های بیانی متفاوتی جلوه کند؛ برای مثال «توانستن» ممکن است در قالب‌هایی مانند قادربودن، کارایی‌داشتن و برخورداری از شایستگی به‌کار گرفته شود.

در *ماهی سیاه کوچولو* نیز این کنش‌ها از سوی کنش‌گر قابل مشاهده است، آن‌زمانی که تصمیم به حرکت، کنش و هجرت می‌گیرد:

«چند روزی بود که ماهی کوچولو تو فکر بود و خیلی کم حرف می‌زد. با تنبلی و بی‌میلی از این‌طرف به آن‌طرف می‌رفت و برمی‌گشت و بیشتر وقت‌ها هم از مادرش عقب می‌افتاد. مادر خیال می‌کرد بچّه‌اش کسالتی دارد که به‌زودی برطرف خواهد شد، امّا نگو که درد ماهی سیاه از چیز دیگری است! یک روز صبح زود، آفتاب‌نزده، ماهی کوچولو مادرش را بیدار کرد و گفت: «می‌خواهم با تو چندکلمه‌ای حرف بزنم» بچّه جون، حالا هم وقت‌گیر آوردی! حرفت را بگذار بر ای بعد، مادر خواب‌آلود گفت: بهتر نیست برویم گردش؟ ماهی کوچولو گفت: «نه مادر، من دیگر نمی‌توانم گردش کنم. باید از اینجا بروم.»» (بهرنگی، بی تا: ۱)

ازآنجاکه نقل مکان به‌دلیل دستیابی به مفعول ارزشی صورت می‌گیرد، می‌توان از آن جویایی را استنباط کرد. در داستان *ماهی سیاه کوچولو* چون کنش‌گر جویای شناخت دنیا است، می‌خواهد جویبار را رها کند تا به شناخت دنیا دست یابد. از سخن کنش‌گر با مادرش دو مطلب دریافت می‌شود: از یک‌سو مخاطب برون‌کلامی اطّلاع می‌یابد که کنش‌گر درجهت رفع نقصان مصمّم است همان‌طور که عمر الحمزاوی مصمّم است و ازسوی دیگر، مخاطب درون‌کلامی؛ مادر کنش‌گر درمی‌یابد که علّت تنبلی و کسالت فرزندش بیماری نبوده است، همان‌طور که پزشک عمر الحمزاوی درمی‌یابد که وی بیمار نیست؛ و به این دلیل کنش‌گر دیگر نمی‌خواهد در خانه زندگی کند و شغل و فرزندان و همسر خود را ترک کرد، همسری که به وی عشق می‌ورزید و حتّی با خانوادهٔ خود مخالفت کرد تا با وی زندگی کند؛ زیرا همسرش مسیحی است؛ امّا با همهٔ این تعلّقات، «نخواستن» کنش‌گر تبدیل به خواستن شد و این خواستن نیز تبدیل به خواستن جدیدی شد؛ زیرا ضرورت و جبری که کنش‌گر را در تصمیم خود مصمّم‌تر می‌کند، ترس از عذاب

www.SID.ir

Archive of SID

وجدان به‌خاطر رهاکردن دوست خود در تظاهرات و همچنین عدم حمایت از وی بود؛ زیرا شغل کنش‌گر وکالت است؛ امّا به‌خاطر ترس از نظام حاکم، جرئت دفاع از دوست خود را ندارد و پس از گذشت ربع قرن خواستن، جای خود را به بایستن داد. همین بایستن است که چون موتوری کنش‌گر را به حرکت درمی‌آورد و باعث تضمین حیات فرایند پویای کلام نیز می‌شود، زیرا اگر غیر از این بود، حرکت کنش‌گر براثر نتوانستن متوقّف می‌شد و با نوعی توقّف کلامی نیز روبه‌رو می‌شدیم. باید واقعه‌ای باشد و ادامه یابد تا گفتمانی از آن سخن به‌میان آورد. در اینجا آنچه ضامن حیات است، فعل بایستن است که گشایش ایجاد می‌کند و کنش‌گر را به حرکت وامی‌دارد، می‌توان نتیجه گرفت که در کشمکش فعلی بین بایستن و نخواستن، فعل نخست بر فعل دوم پیروز می‌شود و برای کنش‌گر حرکت جدید ترسیم می‌کند.

گرمس، معتقد است که می‌توان از نقل مکان به ظهور مجازی میل تعبیر کرد؛ به دیگر سخن، در جابه‌جایی، شکل پویایی از فعل مؤثّر خواستن مطرح است که کنش‌گر به آن مسلّح است (ر.ک: شعیری، ۱۳۸۵: ۲۳ به‌نقل از گرمس، ۱۹۸۳: ۱۴۶) ازآنجاکه نقل مکان به‌دلیل دستیابی به مفعول ارزشی صورت می‌گیرد، می‌توان از آن جویایی را استنباط کرد. در رمان *الشّحاذ* نیز ازآنجاکه کنش‌گر جویای شناخت حقیقت و درصدد رسیدن به آن است، تصمیم می‌گیرد خانه را ترک کند. در اینجا شناخت، پایهٔ حرکت اوست. تصمیم وی جدّی است و به همین دلیل، بایستن بر خواستن مقدّم می‌شود و عاملی برای حرکت کنش‌گر می‌شود. این مطلب نشان می‌دهد که تکلیف بایستن بر خواستن نیز مقدّم است و اساس حرکت را تشکیل می‌دهد.

نقش دیگری که فعل مؤثّر بایستن ایفا می‌کند، این است که تصویری در ذهن کنش‌گر ایجاد می‌کند که براساس آن کنش‌گر رفتن را بر ماندن ترجیح می‌دهد. کنش‌گر همهٔ حرکتش را برای تحقّق آن تصویر تنظیم می‌کند و جز به آن نمی‌اندیشد. این درست است که کنش‌گر برای تحقّق هدفش باید مبارزه کند و این بایستن ایجادکنندهٔ حرکت است، امّا وی برای موفّقیت، به توانستن نیز نیازمند است. حال ببینیم کنش‌گر از چه راهی به کسب توانستن می‌رسد، کنش‌گر ابتدا با دوستان و خانوادهٔ خود دربارهٔ تصمیم برنگشتن به خانه سخن می‌گوید:

«قالت: – بابا... لن تبقى وحيدا... وكان يعلم أنّه لم يعد بحاجة إلى شقّته الخالية، وأنّه يحلم بوحدة جديدة...» (محفوظ، ۱۹۹۱: ۳۵۹)

(ترجمه: گفت: بابا... هرگز تنها نخواهی شد... و او می‌دانست که دیگر نیازی به آپارتمان خالی خود ندارد و او در رؤیای تنهایی جدیدی است.)

www.SID.ir

Archive of SID

همان‌طور که در *ماهی سیاه کوچولو*، مخاطبان درون و برون‌کلامی، دو بُعد اطّلاعاتی را دریافت کردند، در *الشّحاذ* نیز این مکالمه بُعد اطّلاعاتی دوگانه‌ای را مطرح می‌کند؛ از یک‌سو مخاطب برون‌کلامی اطّلاع می‌یابد که کنش‌گر در جهت رفع نقصان مصمم است و از سوی دیگر، مخاطب درون‌کلامی درمی‌یابد که علّت تنبلی و بی‌میلی و غمگینی پدرش کسالت نبوده است. آگاه‌شدن عمر الحمزاوی از یکنواختی زندگی، فعل مؤثّر خواستن جدیدی را مطرح می‌کند که خود ترسیم‌کنندهٔ تغییر وضع کنش‌گر از حالت قبلی به حالت جدید است که پویایی کلام را مطرح می‌کند. پویایی کلام که با مسئلهٔ گذر از مرحله‌ای به مرحلهٔ دیگر برای ایجاد تغییر وضع، گره خورده است، بحث «شدن» را به‌میان می‌آورد. «شدن» پایه و اساس نشانه – معناشناسی گرمس را تشکیل می‌دهد. گرمس، معتقد است معنا هنگامی پدید می‌آید که تغییری رخ دهد. در این رمان، قصد کنش‌گر رهایی از یکنواختی زندگی است. چنین قصدی نشان‌دهندهٔ دو مطلب است؛ یکی اینکه کنش‌گر از اینکه زندگی او با نقصان روبه‌رو است، آگاه است و دیگر اینکه برای رفع نقصان گام برمی‌دارد. عمر الحمزاوی، کنش‌گری است که پیرو هیچ برنامهٔ از پیش تعیین‌شده‌ای نیست و خطر ترک خانه و زندگی و شغل را می‌پذیرد.

هدف رهایی، نوعی تنش در کنش‌گر ایجاد می‌کند که علّت آن را می‌توان عبور کنش‌گر از آنچه می‌خواهد بشود دانست؛ بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که در هر قصد، دو مجموعه نیرو باهم درستیزند؛ از یک‌سو، نیروهای موافق و هماهنگی که کنش‌گر را ترغیب می‌کنند تا به‌سوی آنچه نیست، حرکت کند که نیروهای مثبت در متن تلقّی می‌شوند و از سوی دیگر، نیروهای مخالفی که با قرارگیری در سر راه نیروهای منفی یا بازدارنده در گفتمان به‌شمار می‌آیند. در ابتدای این رمان همسر و فرزندان کنش‌گر نیروی مخالف را ایفا می‌کنند و با قرارگرفتن در سر راهش، کوشیدند تا او را متوقّف کنند:

«**وقالت وردة: – سوف تندم على قرارك. – كلاّ، لم أعد أطيق الحياة الكاذبة.**» (**همان: ۳۴۸**)

(ترجمه: ورده گفت: از این تصمیمی که گرفتی پشیمان خواهی شد. – نه، دیگر تحمّل زندگی دروغین را ندارم.)

به‌طور دقیق همین اتّفاق در *ماهی سیاه کوچولو* می‌افتد و مادرش که در ابتدا نیروی مخالف بود، به‌منزلهٔ یاری‌دهنده نقش ایفا کرد:

«من می‌خواهم بدانم که راستی‌راستی زندگی یعنی اینکه توی یک‌تکّه جا، هی بروی و برگردی تا پیر بشوی؟ و دیگر هیچ، یا اینکه طور دیگری هم توی دنیا می‌شود زندگی کرد.» (بهرنگی، بی‌تا: ۳)

درنتیجه، کنش‌گر به‌سوی شیء ارزشی مورد نظر یا دنیای ارزشی خود، در حمایت از عثمان خلیل و توبیخ وجدان خود، متمایل می‌شود، گفته‌های اطرافیان، آگاهی عمر الحمزاوی از یکنواختی زندگی و ترس از

www.SID.ir

Archive of SID

عذاب وجدان، عوامل کنش‌گذار هستند. پزشک و داماد عمر الحمزاوی عوامل کمکی هستند و حکومت جور به‌مثابهٔ عوامل مخرّب به‌شمار می‌روند. دو شاخص زمانی و مکانی وضع کنش‌گر را مشخّص می‌کنند، یکی اینکه حرکت کنش‌گر در صبح زود رخ می‌دهد که از نقطه‌نظر «وجه نمودی[1]» زبان با وجه آغازین گره خورده است. از دیدگاه نشانه – معناشناسی، وجوه نمادی این قابلیت را دارند که جنبهٔ کنشی جریان را هویدا کنند (ر.ک: شعیری و وفایی، ۱۳۸۸: ۶۳). آنچه در وجوه نمودی اهمّیت دارد، دیدگاهی است که گفته‌خوان، درمورد کنش‌گر و فرایند کنشی می‌یابد (ر.ک: صفا، ۱۳۸۰: ۹۵)؛ براساس وجوه نمودی که مهم‌ترین آن‌ها وجه آغازین، وجه تداومی، وجه پایانی، وجه تام، وجه تکراری، وجه آنی، وجه تمام و وجه ناتمام هستند، دیدگاه به زمان تغییر می‌کند و به دیدگاه کنشی تبدیل می‌شود؛ به‌دیگر سخن، زمان به‌صورت فرایندی کنشی درمی‌آید که از شرایط بسیار بارز آن حرکت و پویایی است؛ به همین دلیل صبح، ازنظر وجه نمودی که نشانهٔ حرکت و جوشش است، به حرکت یا به جریان معنایی، جایگاهی آغازین می‌بخشد که چنین امری فراارزش است. درواقع، این نمود آغازین فراارزشی است که خود، ضامن خلق ارزشی باعنوان رهایی است (ر.ک: عباسی و یارمند، ۱۳۹۰: ۱۶۰).

شاخص مکانی نشان می‌دهد که کنش‌گر برای تغییر وضع زندگی‌اش جویبار را ترک می‌کند. این تغییر مکان، هدفمند است و بیانگر دو موضوع است؛ نخست اینکه کنش‌گر داستان به انتخابی دست زده است، انتخابی که سبب جدایی از خانه و زندگی است و دیگر کشش به‌سوی مسئلهٔ مهم و آن فرار از عذاب وجدان است؛ این فرار درونی تبدیل به فرار بیرونی شده است. کنش‌گر چیزی یا کسی را نشانه می‌گیرد درنتیجه مسئلهٔ اساسی مقصد را مطرح می‌کند؛ امّا ازآنجاکه حرکت به‌سوی مقصد از نقطهٔ خاصّی شروع می‌شود، باید برای هر قصّه یا رمان یک مبدأ و یک مقصدی را درنظر گرفت. در این رمان، مبدأ حرکت کنش‌گر مطب پزشک و مقصد او خرابه‌ای در اطراف شهر قاهره است.

شدن و هویت را نباید در یک کفهٔ ترازو قرار داد. کنش‌گر برای ایجاد تغییر در وضعیّت نامطلوب خود وارد نخستین مرحله از فرایند تحوّلی کلام می‌شود و به این ترتیب، نوعی آزمون آماده‌سازی را پشت سر می‌گذارد و می‌کوشد تا اطرافیان خود را راضی کند، او برای این کار از اجزای مادّی استفاده نمی‌کند. در اینجا بحث گفتمان القائی مطرح می‌شود. در این گفتمان، هردو طرف کنش در تعامل با یکدیگر سبب تعیین کنش یا شکل‌گیری آن می‌شوند (ر.ک: شعیری و وفایی، ۱۳۸۸: ۱۸). درحقیقت، برخلاف نظام گفتمان روایی که براساس رابطه‌ای یک‌طرفه و برنامه‌ای دیکته‌شده است، تعامل حاکم در این نظام، تعامل

1. aspect mode

www.SID.ir

Archive of SID

ارتباطی از نوع القائی است؛ یعنی یکی از دوطرف تعامل باید طرف دیگر را به اجرای کنش راضی کند. کنش‌گر پس از ترک خانه و زندگی برای اینکه به آرامش دست یابد، به رفتارهای ناپسند و غیر اخلاقی روی می‌آورد. در این نوع از زندگی کنش‌گر در جست‌وجوی آرامش بود؛ امّا حاصل نمی‌آمد، در اینجا بحث شناخت مطرح می‌شود و کسب نوعی معرفت‌شناختی لازم است تا کنش‌گر بتواند به حرکت خود ادامه دهد. شناخت در مطالعات نشانه –معناشناسی رابطه‌ای خطّی نیست که در یکسر آن تولیدکننده و در سر دیگر آن دریافت‌کننده قرار گیرد، بلکه در این دیدگاه، شناخت جریانی تعاملی است که نه‌تنها به‌طور دائم درحال تکثیر است، بلکه همان چیزی است که عوامل درگیر با آن از شرکای آن محسوب می‌شوند (ر.ک: شعیری، ۱۳۸۵: ۵۱)؛ شناخت زمانی ایجاد می‌شود که نسبت به چیزی آگاهی کسب شود یا بتوان از آن مطّلع شد؛ پس می‌توان در زبان افعال زیادی را دریافت که بار شناختی دارند؛ مطّلع‌شدن، دریافتن، فهمیدن، متوجّه‌شدن، باخبرشدن و...؛ امّا مهم‌ترین فعلی که به‌طور مستقیم با مسئلهٔ شناخت مرتبط است، فعل مؤثّر دانستن است که در زبان فارسی به دو شکل بلدبودن و دانستن به‌کار می‌رود.

در *ماهی سیاه کوچولو*، شناخت زمانی و تلاش در رفع موانع برای رسیدن به هدف، تمامی سختی‌ها را توجیه می‌کند، مانند بیماری الحمزاوی و دربه‌دری او برای رسیدن به هدفش در *الشّحاذ*، در گفتگوی ماهی سیاه کوچولو ملاحظه می‌شود که:

«ماهی ریزه گفت: تو که داری خودت می‌میری، چطور ی می‌خواهی ماهی‌خوار را بکشی؟ حالا از همین تو، شکمش را پاره می‌کنم، ماهی کوچولو خنجرش را نشان داد و گفت: گوش کن ببین چه می‌گویم: من شروع می‌کنم به وول‌خوردن و این‌ور و آن‌ورفتن که ماهی‌خوار قلقلکش بشود و همین‌که دهانش باز شد و شروع کرد به قاه‌قاه خندیدن، تو بیرون بپر، ماهی ریزه گفت: پس خودت چی؟ ماهی کوچولو گفت: فکر مرا نکن. من تا این بدجنس را نکشم، بیرون نمی‌آیم؛ ماهی سیاه این را گفت و شروع کرد به وول‌خوردن و این‌ور و آن‌ورفتن و شکم ماهی‌خوار را قلقلک‌دادن. ماهی ریزه دم در معدهٔ ماهی‌خوار حاضر ایستاده بود. تا ماهی‌خوار دهانش را باز کرد و شروع کرد به قاه‌قاه‌خندیدن، ماهی ریزه از دهان ماهی‌خوار بیرون پرید و دررفت و کمی بعد در آب افتاد، امّا هرچه منتظر ماند از ماهی سیاه خبری نشد.» (بهرنگی، بی‌تا: ۲۰)

تلاش کنش‌گر درراستای هدف و ازخودگذشتگی ماهی سیاه به‌خاطر تغییر وضعیّت موجود بود و در *الشّحاذ* زمانی که کنش‌گر از خانه و کاشانهٔ خود جدا شد و رو به سرمستی و خوش‌گذرانی آورد خود مشاهده می‌نمود که هیچ نوع تغییری را احساس نمی‌کند امّا بازهم بر مستی و فرورفتن در ذات خود غوطه‌ور می‌شد. در این حال، کنش‌گر دچار «تنش» شده و شادبودن را به‌کل فراموش می‌کند حتّی زمانی که

www.SID.ir

Archive of SID

همسرش پسری می‌زاید نیز شاد نمی‌شود؛ حال اینکه او فرزند پسری نداشت و اطرافیانش گوشه‌گیری او را درک نمودند:

«**جسمک وحده الّذي يعيش بيننا.**» (**محفوظ، ۱۹۹۱: ۳۳۲**) (ترجمه: فقط جسمت در میان ما زندگی می‌کند.)

کنش‌گر اسیر ارادهٔ ذاتی خود شده و دچار وضعیّت نقصان است و همین وضعیّت تنش را ایجاد کرد و سبب جریان و حرکت وی شد تا اینکه از تمامی اطرافیان و تمامی لذّت‌ها کنار رفت و سرانجام در خرابه‌ای که سرشار از زباله‌ها و بوته‌های روییده بود قرار گرفت و با کسی سخن نمی‌گفت این کار درظاهر شکست است؛ امّا بالعکس خود نشانه‌ای از توبیخ وجدان نهفته است که با آزادی عثمان خلیل کنش‌گر به هوش خود برمی‌گردد.

۳. نتیجه‌گیری

با بررسی *ماهی سیاه کوچولو* و *الشّحاذ* دیده می‌شود که در زنجیرهٔ اوّل این دو اثر داستانی، کنش کنش‌گر براساس برنامه‌ای از پیش تعیین‌شده صورت نمی‌گیرد، بلکه آنچه باعث کنش در این دو داستان می‌شود، وضعیّت نابسامان کنش‌گر است، یعنی حالت بی‌میلی و بی‌حالی و کسالتی که کنش‌گر در ابتدای رمان به آن دچار شده است. در این رمان، عمر الحمزاوی، کنش‌گری است که نه تابع برنامه است، نه تابع جریان القائی، بلکه موتور اصلی حرکت او حس است. به همین دلیل حس می‌کند که زندگی او دچار یکنواختی شده است و دوست ندارد دیگر بقیهٔ عمر خود را در خانه و در همان سبک تکراری زندگی بگذراند؛ و این همان آغازگری *ماهی سیاه کوچولو* است که مادرش نخست فکر می‌کرد بچّه‌اش مریض شده است.

فرایندهای موجود در نظام نشانه – معناشناسی روایی، در این دو داستان رمان دیده می‌شوند، با این تفاوت که در نظام روایی، پس از عبور کنش‌گر از مرحلهٔ ارزیابی، گفتمان پایان می‌یابد و معنی تحقّق می‌یابد. در این دو داستان در مرحلهٔ ارزیابی خود تنشی جدید ایجاد می‌شود و تبدیل به حرکت می‌شود و دوباره فرایند روایی جدیدی آغاز می‌شود؛ به‌عبارت دیگر، روایت از خود فراتر می‌رود و منجر به تکثّر روایی می‌شود؛ درنتیجه، گفتمان وابسته به یک کنش نیست و کنش جدیدی صورت می‌گیرد، اگرچه در آغاز کنش‌گر با نقصان مواجه است؛ امّا در مراحل بعد نقصان برطرف می‌شود و این تنش است که کنش‌گر را به حرکت درمی‌آورد و کنش جدیدی را رقم می‌زند.

ازآنجاکه این دو داستان، زنجیرهای متعدّد و روایت‌های زیادی دارد، نمی‌توان فقط از دیدگاه معنایی گرمس برای نشان‌دادن معنا استفاده کرد؛ زیرا دید معنایی کارکرد محدودی دارد؛ امّا مربع تنشی، دارای خوانش باز و نامحدود است. این رمان از مشخّصهٔ شکنندگی روایت بهره گرفته و از خود فراتر رفته و کنش‌های جدیدی را در خود آفریده است.

۳. پی‌نوشت‌ها

(۱) نَجیب محفوظ عبدالعزیز ابراهیم احمد الباشا، نویسنده و نمایش‌نامه‌نویس، در ۱۱ دسامبر ۱۹۱۱ در جمیلیه (یکی از

www.SID.ir

Archive of SID

محلّه‌های قاهره) به‌دنیا آمد. پدرش کارمند دولت بود و از ۱۹۳۴ تا ۱۹۷۱ در زمان بازنشستگی‌اش در مصر در بخش فرهنگی خدمات کشوری کار می‌کرد. وی بیش از ۱۰۰ داستان و رمان نوشت و در سال ۱۹۸۸ به‌منزلهٔ اوّلین عرب جایزهٔ نوبل ادبیّات را دریافت کرد. رمان‌های نخست وی دربارهٔ زمان‌های مصر باستان بود، مانند رمان رادوبیس؛ سپس به توصیف جامعهٔ مدرن مصر پرداخت و نوشتن اثر بزرگ و معروف خود را آغاز کرد؛ سرانجام در ۳۰ اوت ۲۰۰۶ درگذشت. آثار وی عبارت‌اند از: ***مصر القدیمة*** (۱۹۳۲)، ***همس الجنون*** (۱۹۳۸)، ***عبث الأقدار*** (۱۹۳۹)، ***رادوبیس*** (۱۹۴۳)، ***کفاح طیبة*** (۱۹۴۴)، ***الشّحاذ*** (۱۹۶۵) و... (https://fa.wikipedia.org/wiki/).

(۲) صمد بهرنگی معروف به بهرنگ، در ۲ تیر ۱۳۱۸ در محلّهٔ چرنداب شهر تبریز به‌دنیا آمد. پدرش زهتاب بود؛ پس از تحصیلات ابتدایی و دبیرستان در مهر ۱۳۳۴ به دانشسرای مقدّماتی پسران تبریز رفت و در خرداد ۱۳۳۶ از آنجا فارغ‌التّحصیل شد. بهرنگی در شهریور ۱۳۴۷ (در سن ۲۹ سالگی) در رود آراز (ارس) و در ساحل روستای شام‌گوالیک غرق شد و جسدش را چند روز بعد در ۱۲ شهریور در نزدیکی پاسگاه کلاله در چند کیلومتری محلّ غرق‌شدنش از آب گرفتند. پیکر وی در گورستان امامیهٔ تبریز دفن شده است. معروف‌ترین اثر او داستان *ماهی سیاه کوچولو* است. آثارش: *بی‌نام* (۱۳۴۴)، *اولدوز و کلاغ‌ها* (۱۳۴۵)، *اولدوز و عروسک سخنگو* (۱۳۴۶)، *کچل کفترباز* (۱۳۴۶)، *پسرک لبوفروش* (۱۳۴۶)، *افسانهٔ محبّت* (۱۳۴۶)، *ماهی سیاه کوچولو* (۱۳۴۷)، *پیرزن و جوجی طلایی‌اش* (۱۳۴۷) (http://www.ulduztourism.com/fa/tourism-info/samad-behrangi.html)

منابع

آقاگل‌زاده، فردوس (۱۳۸۱). *مقایسه و نقد رویکردهای تحلیل کلام و تحلیل کلام انتقادی در تولید و درک متن*. رسالهٔ دکتری زبان‌شناسی همگانی. تهران: دانشگاه تربیت مدرس.

احمدی، بابک (۱۳۷۵). *درس‌های فلسفهٔ هنر*، چاپ دوم. تهران: نشر مرکز.

اخوت، احمد (۱۳۷۱). *دستور زبان داستان*، تهران: نشر فردا.

اسکولز، رابرت (۱۳۷۹). *درآمدی بر ساختارگرایی در ادبیّات*، ترجمهٔ فرزانه طاهری. چاپ دوم. تهران: آگاه.

افراشی، آزیتا (۱۳۸۱). *اندیشه‌هایی در معنی‌شناسی*. تهران: فرهنگ کاوش.

باطنی، محمدرضا (۱۳۴۹). *زبان و تفکّر*. تهران: کاویان.

بهرنگی، صمد (بی‌تا). *ماهی سیاه کوچولو*، بی‌جا: نشر تدبیر.

پراپ، ولادیمیر (۱۳۶۸). *ریخت‌شناسی قصّه‌های پریان*. ترجمهٔ فریدون بدره‌ای. تهران: توس.

رحیمیان، جلال و سیّد آیت‌اله رزمجو (۱۳۸۹). *مبانی زبان‌شناسی ۱*، شیراز: دانشگاه شیراز: مرکز نشر.

رسولی، حجت و علی عباسی (۱۳۸۷). کارکرد روایت در «ذکر بردارکردن حسنک وزیر» از تاریخ بیهقی. *فصلنامهٔ پژوهش زبان‌های خارجی*، (۴۵)، ۸۱-۹۷.

شعیری، حمیدرضا (۱۳۸۲). *مبانی معناشناسی نوین*. تهران: سمت.

---------- (۱۳۸۵). *تجزیه و تحلیل نشانه - معناشناختی گفتمان*. تهران: سمت.

www.SID.ir

Archive of SID

شعیری، حمیدرضا و ترانه وفایی (۱۳۸۸). *راهی به نشانه – معناشناسی سیّال با بررسی موردی ققنوس نیما*. تهران: علمی و فرهنگی.

صفا، پریوش (۱۳۸۰). «نمود» و نقش‌های آن در زبان. *فصلنامهٔ مدرس علوم انسانی (ویژه‌نامه)*، ۵ (۲۳)، ۹۵-۱۱۴.

عباسی، علی و هانیه یارمند (۱۳۹۰). *عبور از مربع معنایی به مربع تنشی: بررسی نشانه – معناشناختی ماهی سیاه کوچولو*. پژوهش‌های زبان و ادبیّات تطبیقی، ۲ (۷)، ۱۴۷-۱۷۲.

محفوظ، نجیب (۱۹۹۱). *الشّحاذ*. القاهرة: دار المصر للطّباعة.

محمدی، محمّدهادی (۱۳۷۸). *روش‌شناسی نقد ادبیّات کودکان*. تهران: سروش.

---------- و علی عباسی (۱۳۸۰). صمد *ساختار یک اسطوره*. تهران: چیستا.

میلز، سارا (۱۳۸۲). *گفتمان*. ترجمهٔ فتاح محمّدی. زنجان: هزارهٔ سوم.

یارمحمدی، لطف‌الله (۱۳۷۷). *گفتمان‌شناسی رایج و انتقادی*. تهران: هرمس.

www.SID.ir

التـرقيم الـدولـي المـوحد للطبـاعة: ٦٥١٥-٢٦٧٦
الترقيم الدولي الموحد الإلكتروني: ٦٥٢٣-٢٦٧٦

بحوث في الأدب المقارن
https://jccl.razi.ac.ir/

مقالة علمية

بحوث في الأدب المقارن (الأدبين العربي والفارسي)
جامعة رازي، السّنة التّاسعة، العدد ٢، صيف ١٤٤٠، صص. ٣٩-٥٦

دراسة سيميولو–دلالية مقارنة بين (*الشّحاذ*) لنجيب محفوظ و (ماهي سياه كوچولو) لصمد بهرنگي

نعيم عموري[١]

أستاذ مشارك في قسم اللّغة العربيّة وآدابها، كلّية اللّاهوت والدّراسات الإسلاميّة، جامعة شهيد تشمران أهواز، أهواز، ايران

الوصول: ١٤٤٠/٥/١٥ **القبول:** ١٤٤٠/٩/١٢

الملخّص

دراسة الدّلالة المقارنة لمعرفة اللّغة كظاهرة صعبة المنال في الدّراسات وأنّها بنموّ وتطوّر مستمر حيث تحتاج هذه الظّاهرة إلى دقّة نظر وتمحيص في توليد المفردات واشتقاقاتها؛ وهذه ضرورة ملحة على مرّ الزّمن ومع تطوّر علم اللّغة والفروع المرتبطة، هذا بحث تحليلي حول سيميولوجية الدّلالة المقارنة في قصّة (ماهي سياه كوچولو) لصمد بهرنگي و (*الشّحاذ*) لنجيب محفوظ. تحاول هذه الدّراسة السّيميو – دلالية المقارنة تحليل هذين العملين على أساس رؤية «جرمس» والرّكيزة المشتركة في هذين العملين هي الهروب من الوضع الحالي إلى وضع أحسن، بطل رواية *الشّحاذ* هو «عمر الحمزاوي» حيث يحاول الهروب من المرض الّذي لم يعرف له سبب ويحاول تغيير الواقع الموجود أمّا في «ماهي سياه كوچولو» السّمكة الصّغيرة السّوداء هي بطلة القصّة تحاول الهروب من واقعها المرير إلى أمر أحسن؛ وهذا قاسم مشترك بين هذين العملين حيث الحركة عند البطل لا تتوقّف ولا تتوانى وبذاك تتولّد المعاني، في هذا البحث أدرسُ العوامل الرّئيسة والدّخيلة في توليد المعنى في هذين الأثرين الأدبيين والمنهج المتبع هو توصيفي – تحليلي.

المفردات الرّئيسية: الأدب المقارن، السّيميولوجية الدّلالية، *الشّحاذ*، *ماهي سياه كوچولو*.

١. العنوان الإلكتروني: n.amouri@scu.ac.ir

www.SID.ir